

اجل معلق و اجل مسمی از منظر آیات و تجلی آن در روایات

محمدحسین بیات *

استاد دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۱۸)

چکیده

موضوع اجل معلق (قضای مشروط) و اجل مسمی (قضای محتوم) در ارتباط با زمان مردن آدمیان، از دیرزمان مورد بحث مفسران اسلامی بوده است. بعضی از آیات قرآن کریم، در اجل معلق ظهور دارند؛ مثل آیه ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرًا﴾ * یَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَرِّجْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...؛ اینکه خدا را عبادت نمایید و تقوا پیشه کنید و از دعوت من اطاعت نمایید تا خداوند گناهانتان را بپامرزد و مرگتان را تا وقت نامیده شده (در علم خدا) به تأخیر اندازد ﴿نوح/ ۳-۴﴾. لیکن برخی دیگر از آیات در اجل مسمی ظهور دارند؛ مثل آیه ﴿لَقَدْ كُنَّا قَدَرْنَا نَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ ما زمان مرگ را میان شما تعیین کرده‌ایم و هیچ کس آن را تغییر نتواند داد ﴿الواقعه/ ۶۰﴾. نویسنده این مقاله، نخست با استناد به آیات و روایات، اجل معلق و مسمی را به اثبات رسانیده، سپس با استناد به مراتب علم خداوندی، به این نتیجه رسیده که دو گونه بودن اجل آدمی با یکدیگر منافات ندارند؛ چراکه بازگشت اجل معلق به اجل مسمی می‌باشد.

واژگان کلیدی: اجل معلق، اجل مسمی، قضای مشروط، قضای محتوم، قدر، بداء، علم الهی.

* E-mail: dr_bayat@gmail.com

مقدمه

آیاتی در قرآن مجید هست که بر اجل مسمی یعنی معین بودن زمان مرگ هر کس در علم خداوند، دلالت دارد. همچنان که آیاتی دالّ بر زوال نظام این جهان در وقتی معین می‌باشد که مفسران از آن به قضای محتوم و مبرم تعبیر کرده‌اند. برخی از این نوع آیات به قرار زیر است: ﴿وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا...﴾؛ (المنافقون/۱۱)؛ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛ وقتی که زمان معین زوال قومی فرارسد، ساعتی تأخیر و یا تقدیم ندارد ﴿(الأعراف/۳۴)﴾.

از جانب دیگر، آیاتی نیز بر اجل معلق دلالت دارد که مفسران آن را قضای غیرمحتوم نامیده‌اند. برخی از آن آیات به قرار زیرین است: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾؛ او کسی است که شما را از گِل آفرید و زمانی نامعین برای مرگتان منظور کرد و زمان معین مرگتان در علم اوست ﴿(الأنعام/۲)﴾؛ ﴿وَمَا يَعْزَرُ مِنْ مَّعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾؛ بر عمر کسی افزوده نشود و یا از عمرش چیزی کاسته نگردد، جز آنکه در علم خداوند مضبوط باشد ﴿(فاطر/۱۱)﴾.

لحن احادیث نیز با تعابیر گوناگون بسان آیات است. برخی از احادیث بر قضای غیرمحتوم و اجل معلق دلالت دارد؛ مثل سخن امام صادق^(ع) که فرمودند: «عمر کسانی که کارهای نیک انجام دهند، بیشتر از عمر طبیعی ایشان می‌باشد و نیز کسانی که در اثر ارتکاب معاصی می‌میرند، بیش از کسانی است که با مرگ طبیعی از دنیا می‌روند» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۸۹). همچنین، ایشان فرمود: «ممکن است کسی باشد که از عمرش بیش از سه سال باقی نمانده باشد، صلّه رحم به جا آورد و خداوند تا سی سال بر عمرش بیفزاید» (همان: ۹۱).

شایان ذکر آنکه مسئله اجل معلق و اجل مسمی با مسئله بداء ارتباط تنگاتنگ دارد. بنابراین، برای پی بردن به حقیقت مطلب باید مسئله بداء که جزء اعتقادات مسلم شیعه اثناعشری است، در حد توان یک مقاله روشن گردد و از تعابیر به ظاهر متناقض آیات، رفع ابهام شود؛ چه این دو نوع آیات، به ظاهر متناقض به نظر می‌رسند و در جای خود به اثبات رسیده که در قرآن مجید به هیچ روی تعارضی در کار نیست و تعارض فقط در اخبار آحاد فرض دارد، نه در آیات قرآن و اخبار متواتر که قطعی الصدور هستند. بنابراین، این جستار به اختصار در چهار بند زیر به رشته تحریر کشیده آمده است که عبارتند از: الف) مفهوم‌شناسی برخی واژگان و تعابیر. ب) بیان و تحلیل برخی از آیات و روایات دال بر اجل معلق و مسمی. ج) بیان مسئله بداء و ارتباط آن با موضوع مورد بحث. د) نتیجه‌گیری.

۱- مفهوم‌شناسی

۱-۱) اجل

راغب اصفهانی می‌گوید:

«الْأَجْلُ الْمُدَّةُ الْمَضْرُوبَةُ لِلشَّيْءِ، قَالَ تَعَالَى: ﴿لَتَبْلُغُوا أَجَلَ مَسْمًى﴾ (غافر/۶۷)، قَدْ أَجَلْتُهُ: جَعَلْتَهُ أَجَلًا، وَيُقَالُ لِلْمُدَّةِ الْمَضْرُوبَةِ لِحَيَاةِ الْإِنْسَانِ، وَدَنَا أَجَلُهُ، عِبَارَةٌ عَنْ دُنُوِّ الْمَوْتِ: أَجَلٌ، مَدَّتْ عَمْرَ مَعِينٍ هِرْ حَيْزِي بَاشَد. خدایوند می‌فرماید: تا هر یک به اجل معین خود برسد. أَجَلْتُهُ؛ یعنی برایش مدت تعیین نمودم و به عمر معین آدمی نیز اجل گفته شود و اجل او نزدیک شد، عبارت از نزدیک شدن مرگ اوست» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ذیل ماده اجل).

خواجه نصیر طوسی می گوید:

«اجل موجود زنده عبارت از مدّت و زمان عمر اوست که خداوند به زوال حیات او علم دارد: أَجَلُ الْحَيَوَانِ الْوَقْتُ الَّذِي عَلِمَ اللَّهُ بِطُلَانِ حَيَاتِهِ فِيهِ». علامه حلّی در شرح سخنان وی گفت: إِنَّ الْأَجَلَ هُوَ الْوَقْتُ وَ نَعْنِي بِالْوَقْتِ هُوَ الْحَادِثُ أَوْ مَا يُقَدَّرُ تَقْدِيرُ الْحَادِثِ، فَأَجَلُ الْحَيَوَانِ هُوَ الْوَقْتُ الَّذِي عَلِمَ اللَّهُ بِطُلَانِ حَيَاتِهِ فِيهِ وَ أَجَلُ الْبَشَرِ هُوَ الْوَقْتُ الَّذِي جَعَلَهُ الْعَرِيمَانُ مَحَلًّا لَهُ؛ همانا اجل به معنی وقت است و مقصود ما از وقت، وقوع حادثه یا چیزی باشد که حادثه در آن معین می شود. پس اجل موجود زنده وقتی باشد که خداوند به زوال حیات او علم دارد و اجل قرض، وقتی باشد که دو طرف قرض تعیین کرده باشند» (طوسی، ۱۳۶۴: ۳۳۹).

طبق سخن راغب، خواجه و علامه، مقصود از اجل، مدّت عمر آدمی است که در علم خداوند معین است. اینکه خواجه و علامه به جای عمر آدمی، عمر حیوان را مطرح فرمودند، از باب اطلاق عام و اراده خاص می باشد. البته خداوند به زوال حیات جمیع جانداران از ازل تا ابد آگاهی دارد.

بنابراین، اجل معلق یعنی مدّت عمری که مشروط به شروط باشد و با وجود یا نبود هر یک از آن شروط، مدّت عمر به اذن خداوند افزایش یا کاهش یابد، ولی اجل مسمی یا غیرمشروط، یعنی مدّت عمر آدمی که در علم الهی تعیین گردیده است و به هیچ روی تقدیم یا تأخیر در آن راه ندارد.

۲-۱) قضاء

علامه حلّی می فرماید: «قضاء به سه معنی آمده است: به معنی ایجاد و اتمام خلقت چیزی؛ بسان آیه ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ (الفصلت/۱۲). دوم به معنی حکم قطعی واجب الاتباع، مثل آیه ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾

(الإسراء/۲۳). سوم به معنی اخبار و اعلام است؛ مثل آیه ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ (الإسراء/۴) که به معنی اعلام و اخبار است» (طوسی، ۱۳۶۴: ۳۱۵).

راغب می گوید: «الْقَضَاءُ فَضْلُ الْأَمْرِ، قَوْلًا كَانَ أَوْ فِعْلًا: قَضَاءٌ بِه مَعْنَى قَطْعِي نَمُودن امری است؛ چه گفتار باشد، چه کردار. اولی مثل آیه ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...﴾ (الإسراء/۲۳) که به معنی قطعی کردن حکم و قول است؛ دومی مثل آیه ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ...﴾ (الفصلت/۱۲) که به معنی قطعی کردن ایجاد جهان وجود است» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ذیل واژه قضاء).

شایان ذکر آنکه سخنان علامه و راغب را فقط در باب قضای الهی آوردیم، و گرنه قضاء به معنی فصل الأمر در فعل بشر نیز تصویر دارد.

شیخ عباس قمی می گوید:

«قضاء را ده معنی باشد. به معنی علم، اعلام، حکم قطعی، قول قطعی، امری از امور، حتمی بودن چیزی، فعل معین، اتمام و تکمیل نمودن، خلقت و فراغت از چیزی. سپس به حدیثی از حضرت امیر استناد کرد که حضرت علی^(ع) فرمودند: از هیچ بلندی بر نرفتید و به هیچ وادی فرود نیامدید، جز آنکه به قضاء و قدر الهی بود. همچنین، امام صادق^(ع) می فرماید: الرُّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ مِنْ أَعْلَىٰ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ وَ مَا قَضَىٰ اللَّهُ لِمُؤْمِنٍ قَضَاءً إِلَّا جَعَلَ لَهُ الْخَيْرَةَ فِيمَا يَقْضِي: خشنودی در برابر گرفتاری های ناشی از قضای الهی، بالاترین درجه ایمان است، خداوند هیچ گاه برای مؤمنی جز خیر و صلاح اراده نفرماید» (قمی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۳۱۷).

بنابراین، معلوم شد که قضای الهی به معنی حکم یا فعل و یا علم قطعی خداوند است. لیکن باید توجه داشت که حکم یا فعل خداوند با اینکه قطعی است، ممکن است به صورت قضای مشروط و غیر قطعی نیز باشد؛ به بیان دیگر، قضاء به دو قسم ممکن است تصور شود: یکی

قضای محتوم، دودیدگر قضای مشروط و غیر محتوم. چنان که بعداً به تفصیل توضیح داده خواهد شد، این دو تعبیر با یکدیگر منافات ندارد.

۳-۱) بداء

بداء در لغت ممکن است از ماده «بدا بیدو» به معنی آشکار شدن بعد از نهان بودن چیزی باشد؛ مثل: ﴿... وَبَدَأَ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ (الزمر/۴۷) و یا از ماده «بدأ بیداً» به معنی ایجاد و خلقت آغازین باشد؛ مثل: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...﴾ (یونس/۳۴).

اما در اصطلاح اهل شریعت، بداء عبارت از تغییر سرنوشت آدمیان با توجه به انجام یا عدم انجام برخی از اعمال می باشد. مثلاً با دعا و صلوة ارحام، خداوند به عمر انسان می افزاید و با غفلت از یاد خدا و قطع رحم، از عمرش می کاهد. باور به بداء، یکی از ویژگی های شیعه اثناعشری می باشد. مسئله بداء یکی از مسائل و مباحث بسیار ظریف و دقیق فلسفی و کلامی است. استاد مطهری در این باب می گوید: «مسئله بداء یکی از دقیق ترین و لطیف ترین مباحث فلسفی است که فقط برخی از دانشمندان شیعه اثناعشری با برخورداری از مدرسه اهل بیت^(ع) توانسته بدین حقیقت پی برد و هیچ یک از سایر فرقه های اسلامی بدان حقیقت دست نیافتند» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۱: ۳۹۰).

محقق لاهیجی در بیان بداء می گوید:

«بداء عبارت است از ظهور امری که ظاهر نبوده باشد. بدان که بداء در احکام، یعنی ظهور وجهی از وجوه مصالح یا مفاصد در حکمی از احکام، بر حاکم که حکیم مطلق است، روا نباشد، چون مستلزم جهل است که بر واجب الوجود بالذات ممتنع باشد. بداء به این معنی با نسخ مشتبه شده است، چون بداء ظهور وجود داعی است بر فعل، بعد از آنکه موجود نبوده باشد. بداء به این معنی که امامیه بدان قائل هستند و

احادیث ائمه^(ع) بدان ناطق است. لیکن نسخ کاشف شود از انتهای حکم و انقضای مصلحت آن، مثل نسخ شرایع پیشین با آیه^(۱) «...وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ...» (الأحزاب/۴۰) (لاهیجی، بی تا: ۲۸۷-۲۸۹).

سپس لاهیجی در مقام اثبات بداء می گوید:

«اول، اثبات وجود بداء کرده، بعد از آن، بیان کیفیت وقوع آن نمایم و گوئیم: اگر در عالم دعایی مستجاب تواند شد، واجب باشد قول به بداء. چه مراد از اجابت دعا نیست، مگر ترتب وجود مطلوب بر دعا، به گونه ای که اگر آن دعا نمی بود، آن مطلوب، موجود نمی شد، چون اسباب به نحوی نبود که متأدی به وجود آن تواند شد و عدم ترتب اسباب نیست، مگر بنا بر عدم داعی به وجود آن مطلوب، و با توجه به اینکه امکان استجاب دعا از ضروریات دین است. پس وجود بداء اثبات شود» (همان: ۲۹۰).

لاهیجی، تصریح دارد که بداء فقط در تکوین اتفاق افتد، نه در تشریح، و آنچه در احکام تشریحی اتفاق افتد، نسخ باشد، نه بداء. البته مشهور علمای شیعه همین است، گرچه برخی از محدثان نامدار قائل به بداء در امور تکوینی و احکام تشریحی هستند. البته اگر در سخنان آنان نیز دقت شود، به سخن لاهیجی بازمی گردد و تنافی در ظاهر است.

شیخ صدوق در بیان بداء می فرماید:

«باید دانست که بداء آن نیست که مشتی جاهل پنداشتند و گفتند که بداء یعنی آنکه خداوند از اراده اش برمی گردد و پشیمان می شود، بلکه بداء از حیث اعتقادی آن باشد که باید هر مسلمانی بدان باور داشته باشد. در کوتاه سخن، بداء آن باشد که خداوند با قدرت و علم نامتناهی خود می تواند چیزی را که ایجاد نموده، محو سازد و چیز دیگری به جای آن ایجاد فرماید و نیز با توجه به وجود مصلحتی در زمانی خاص، چیزی را واجب کند و بدان امر نماید. سپس در زمانی دیگر با توجه به مفسده ای از

آن نهی فرماید. نسخ شرایع و تغییر قبله به حکم بداء می‌باشد: فَمَنْ أَقَرَّ اللَّهُ بِأَنْ لَهُ أَنْ يُفْعَلَ مَا يَشَاءُ وَيُعَدِّمُ وَيَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيَخْلُقُ مَكَانَهُ مَا يَشَاءُ وَيُقَدِّمُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَيَأْمُرُ بِمَا يَشَاءُ وَكَيْفَ شَاءَ، فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَدَاءِ» (ابن بابویه قمی، ۱۳۵۷: ۳۳۵).

سپس گفت:

«چیزی برتر از بداء، در تعظیم خداوند نباشد. چون طبق باور به بداء، خداوند مبسوط‌الید باشد که هر چه خواهد کند. بداء ردّ بر قوم یهود است که می‌گفتند: دست خدا بسته است، چه همه امور را ایجاد و تعیین نموده است و چیزی را تغییر نتواند داد. بداء، ظهور داعی برای ایجاد مطلوب است. وقتی صلۀ رحم از سوی انسانی به عمل آید، خداوند در عمرش بیفزاید و با انواع معاصی و قطع رحم از عمرش بکاهد» (همان: ۳۳۶).

شایان ذکر آنکه علامه مجلسی در جلد چهارم از بحار الأنوار صفحه سیصد، سخنان شیخ صدوق را به تفصیل نقل نموده است و آن را پذیرفته است.

سید هاشم تهرانی ذیل سخنان صدوق گفت:

«بداء در لغت به معنی ظهور باشد، لیکن در اصطلاح عبارت از ظهور اراده‌ای جدید در امری جدید است. لازمه بداء، عدم استمرار حکمی یا کاری است که مستلزم پشیمانی در اثر جهالت و نادانی نیست؛ چه اراده جدید اعم از آن است که در اثر جهالت و پشیمانی حاصل آید و یا به سبب مصالح و مفاسدی به وجود آید. درباره انسان‌های عادی، اغلب فرض اول، یعنی پشیمانی از روی جهالت و نادانی است، لیکن در باب خداوند چنین نباشد: «فَأَسْنَدُ الْبَدَاءِ إِلَى اللَّهِ صَحِيحٌ مِنْ دُونِ حَاجَةِ إِلَى التَّوَجِيهِ» (همان: ۳۳۱).

آیت الله خویی می گوید:

«نسخ در احکام فرض دارد که در افق تشریح است، لیکن بداء در افق تکوین می باشد. بداء از ابداء به معنی اظهار است، حقیقت بداء فقط در قضای موقوف، یعنی لوح محو و اثبات فرض دارد. ضمناً باور به بداء، مستلزم نسبت جهالت به ساحت قدس الهی نیست و نیز باور به بداء، منافات با عظمت الهی ندارد: بَلِ الْقَوْلُ بِالْبَدَاءِ إِغْتِرَافٌ بِأَنَّ الْعَالَمَ تَحْتَ قُدْرَةِ اللَّهِ فِي خُلُوقِهِ وَبَقَائِهِ وَيُضَيِّحُ بِهِ الْفَارِقُ بَيْنَ الْعِلْمِ أَلِإِلَهِي وَعِلْمِ الْمَخْلُوقِينَ وَإِنْ كَانُوا أَنْبِيَاءَ وَأَوْصِيَاءَ، إِذْ عِلْمُهُمْ لَا يُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُ اللَّهِ تَعَالَى» (خویی، ۱۳۵۹: ۳۹۱).

شایان ذکر آنکه مسئله بداء، راز نبود تنافی بین اجل معلق و اجل مسمی می باشد. این مطلب متعاقباً مفصل تر گفته خواهد آمد.

۲- بیان و تفسیر و تحلیل برخی از آیات و روایات دال بر اجل معلق و مسمی

در این بخش که مهم ترین بخش مقاله حاضر است، نخست آیاتی که دال بر اجل معلق و مسمی می باشد، آورده می شود. سپس آیات مربوط به اجل مسمی یا قضای محتوم آورده خواهد شد و آنگاه به دیدگاه برخی از مفسران بزرگ در این باب اشاره خواهد شد. سپس احادیث مربوط به هر دو بخش ایراد می گردد و در نهایت، جمع بندی نهایی ارائه می گردد.

۲-۱) آیات مربوط به اجل معلق و مسمی

برخی از آیات به نصّ اجل معلق و مسمی (قضای مشروط و محتوم) دلالت دارند و برخی دیگر ظهور در این معنی دارند که ذیلاً بدانها اشاره می شود.

الف) آیه ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...﴾ او کسی است که شما را از گل بیافرید، سپس به مرگتان حکم کرد، لیکن زمان تعیین شده مرگتان نزد اوست ﴿(الأنعام/۲)﴾.

ب) آیه ﴿...وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى...﴾ برخی از شما پیش از اجل تعیین شده می‌میرد و تا برخی از شماها به اجل معین (در علم خدا) برسید ﴿(الغافر/۶۷)﴾.

ج) آیه ﴿...وَمَا يَعْمَرُ مِنَ مَعْمَرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ...﴾ به عمر کسی افزوده نگردد، یا از آن کاسته نشود، جز آنکه در کتابی عظیم (علم خدا) مضبوط می‌باشد ﴿(فاطر/۱۱)﴾.

د) آیه ﴿...أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا...﴾ * يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى... (نوح به قوم خود گفت: ...خدا را بندگی نمایید و باتقوا باشید و از دعوت من اطاعت کنید تا خداوند گناهانتان را بپامردد و مرگتان را تا اجل معین (در علم خدا) به تأخیر اندازد ﴿(نوح/۴-۳)﴾.

این چهار آیه، نصّ در دو نوع اجل می‌باشند که احادیث بسیاری نیز مؤید این معنی می‌باشد که بعداً خواهیم آورد و تقریباً جمیع مفسران نیز بدان اعتراف دارند که در ادامه به دیدگاه برخی از آنان اشاره خواهد شد.

علاوه بر آیات فوق، آیاتی نیز ظهور در دو نوع اجل دارند؛ مثل آیه ﴿تُوبُوا إِلَيْهِ يَتَّعِبْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾: به سوی خدا توبه کنید که در آن صورت، شما را تا زمان مرگ تعیین شده (در علم خدا) از زندگی بهره‌مند سازد ﴿(هود/۳)﴾ و آیه ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾: خداوند هر چه را بخواهد، محو می‌نماید و چیز دیگری به جای آن ایجاد می‌فرماید و ام‌الکتاب نزد اوست ﴿(الرعد/۳۹)﴾. همچنین، آیاتی که مردم را به

دعا دعوت فرموده است و وعده استجاب داده که اجابت دعا، مطلق آمده است؛ از جمله خواسته‌های آدمی، افزایش عمر اوست که طبق این آیات عملی می‌شود و معنی این سخن، دو نوع بودن اجل است، چه با دعا به عمر افزوده شود و با گناه از عمر آدمی کاسته گردد؛ مثل آیه **﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي...﴾** و هرگاه بندگانم از من پرسند، من نزدیک هستم و دعای دعاکننده، اجابت نمایم. پس با ایمان راسخ باید از من بخواهند **﴿البقره/۱۸۶﴾** و آیه **﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...﴾** پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت نمایم **﴿الغافر/۶۰﴾**.

آیات بسیاری در قرآن مجید تصریح دارد که معاصی سبب هلاکت و کوتاهی عمر آدمی می‌شود، چنان که قوم عاد، ثمود، نوح، موسی و... مثل آیه **﴿مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا...﴾** به سبب معاصی بسیارشان با غرق شدن به هلاکت رسیدند و وارد آتش دوزخ شدند **﴿نوح/۲۵﴾**.

۲-۲) آیات دال بر اجل مسمی

در این باب نیز برخی از آیات نص در این مطلب است که هیچ شبهه‌ای در دلالت آنها بر اجل معین در کار نیست که ذیلاً به برخی از آنها اشارت می‌رود:

الف) آیه **﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا...﴾** هیچ کسی جز به اذن خداوند و در وقتی تعیین شده، نخواهد مُرد **﴿آل عمران/۱۴۵﴾**.

ب) **﴿وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا...﴾** وقتی زمان مرگ کسی فرارسد، خداوند به هیچ روی آن را به تأخیر نیفکند **﴿المنافقون/۱۱﴾**.

(ج) ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ ما مرگ را میان شما تعیین کرده‌ایم و هیچ کس در این کار بر ما پیشی نتواند گرفت ﴿(الواقعه/۶۰).

(د) آیه ﴿...وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّفُضِيَٰ بَيْنَهُمْ...﴾ و اگر نه این بود که ارادهٔ پروردگارت نسبت به مرگ ایشان در زمان معین پیشی گرفته بود، هر آینه به هلاکت می‌رسیدند ﴿(الشوری/۱۴).

این چهار آیه بی‌شبههٔ دلالت در اجل مسمی (زمان تعیین شده) نسبت به مرگ آدمیان دارند. مضاف بر اینکه بسیاری از آیات در این باب ظهور دارند؛ مثل آیاتی که از زمان معین زوال اقوام گوناگون خبر داده‌اند و آیاتی که زمان معین زوال جهان را اعلام نموده‌اند و آیاتی که اعلام داشته که موت و حیات فقط به دست خداوند است. بدیهی است وقتی زمان زوال قومی معین باشد، زمان موت هر فردی از آن قوم نیز معین خواهد بود و یا وقتی زمان زوال جهان معلوم و معین باشد، زمان مرگ افراد نیز معین شده است. اینک به برخی از این سنخ آیات اشارت می‌رود:

آیه ﴿...لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا... وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ گفتند اگر پیش ما مانده بودند (و به جنگ نرفته بودند)، نمی‌مردند، در حالی که فقط خداست که حیات می‌بخشد و جان می‌ستاند ﴿(آل عمران/۱۵۶)، آیه ﴿...لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ...﴾ (الأعراف/۱۵۸) و آیه ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا﴾ (النجم/۴۴). این مضمون در سوره‌های دیگر نیز تکرار شده است (ر.ک؛ یونس/۵۶؛ المؤمنون/۸۰؛ الغافر/۶۸؛ الدخان/۸؛ الحديد/۲ و...).

همچنین است آیه ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ زوال هر امتی را مدتی معین است که به هیچ روی تأخیر و تقدیم ندارد ﴿(الأعراف/۳۴). این مضمون در سوره‌های دیگری با اندکی تفاوت در الفاظ تکرار شده است (ر.ک؛ یونس/۴۹؛ الأعراف/۴۹؛ فاطر/۴۵). آیه ﴿...وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي﴾

لَأَجَلٍ مُّسَمًّى... و خداوند خورشید و ماه را مسخّر خود قرار داد، همه اجرام آسمانی تا زمانی معین جریان دارند ﴿الرعد/۲﴾. این مضمون با اندک تفاوت در تعبیر در سوره‌های دیگر نیز تکرار شده است (لقمان/۲۹؛ فاطر/۴۵ و الزمر/۵).

۲-۳) سخنان برخی از مفسران نامدار در باب اجل معلق و مسمی

دیدگاه برخی از مفسران را نخست در باب تفسیر برخی از آیات دالّ بر اجل معلق می‌آوریم، سپس در بخش بعدی، نظر آنان را در باب اجل مسمی ذکر خواهیم کرد.

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...﴾ (الأنعام/۲) می‌فرماید:

«این آیه به خلقت آدمی اشارت دارد که خداوندش از گِل آفرید و در این دنیا وجودش را محدود بین زمان خلقت و اجل مقضیّ قرار داد. اجل مقضیّ بی‌تردید مقارن مرگ آدمی می‌باشد، اما اجل مسمی عبارت از مدت حیات یا آخر مدت حیات آدمی می‌باشد. بدیهی است که اجل به معنی آخر مدت، فرع اجل به معنی تمام مدت باشد. خداوند بارها به اجل مسمی در قرآن مجید اشارت فرموده است؛ مثل آیه ﴿إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ﴾ (البقره/۲۸۲). به طور کلی، از این آیه دو اجل فهمیده می‌شود: یکی اجل نامعلوم و دودیکر اجل معلوم عندالله که با توجه به قید عندالله، امکان تغییر در آن نیست که همان اجل محتوم است. نسبت اجل مسمی به غیر مسمی، نسبت منجز به مشروط است. بدیهی است که اجل مشروط با عدم شرط تحقق نیابد، لیکن اجل منجز چنین نباشد» (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۷: ۹).

سپس می‌افزاید:

«با تدبّر در آیات معلوم می‌شود که اجل مسمی در ام‌الکتاب مکتوب، ولی اجل مشروط در کتاب محو و اثبات مضبوط است که خداوند فرمود: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا

يَسَاءٌ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿الرَّعْدُ/۳۹﴾. ام‌الکتاب قابل انطباق بر حوادث قطعی الوجود است، لیکن کتاب محو و اثبات بر حوادث مشروط الوجود قابل تطبیق است» (همان: ۱۰).

شیخ طوسی در ذیل آیه ۲ انعام می‌فرماید:

«قوله تعالى ﴿...ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا...﴾، مَعْنَاهُ حُكْمٌ بِذَلِكَ وَالْقَضَاءُ هُوَ الْحُكْمُ وَقَوْلُهُ تَعَالَى: وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ، فِي مَعْنَاهُ قَوْلَانِ: أَحَدُهُمَا الْوَقْتُ الَّذِي يَحْيِي فِيهِ أَهْلُ الدُّنْيَا إِلَىٰ أَنْ يَمُوتُوا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، ثَانِيهِمَا يَعْنِي أَمْرَ السَّاعَةِ (طوسی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۷۷).

سپس می‌گوید:

«به باور ما اجل عبارت از زمانی باشد که در آن حیات یا مرگ ممکن است، حادث شود. این سخن با علم خداوند به حال مقتولی که اگر کشته نمی‌شد، تا زمانی دیگر زندگی می‌کرد، منافات ندارد، چون احادیث بسیاری وارد شده که برخی کارها بسان صلۀ رحم و صدقه، سبب طولانی بودن عمر می‌شود: الصَّدَقَةُ وَصَلَةُ الرَّجِمِ تَزِيدُ فِي الْأَجَلِ» (همان).

بنابراین، این دو مفسر نامدار به اجل معلق و مستی اعتراف دارند، لیکن در حلّ تعارض ظاهری دو گونه آیات مطلب قابل توجهی نگفتند.

شیخ طبرسی در تفسیر آیه ﴿...وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ...﴾ (فاطر/۱۱)، فرمود:

«خلاصه معنی و مقصود این آیه آن است که اگر کسی اطاعت خدا به جا آورد، تا فلان وقت باقی می‌ماند و به عمرش افزوده شود و اگر عصیان ورزد، از عمرش کاسته گردد و تا آن زمان زنده نماند. اینکه خداوند فرمود: ﴿إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ معنایش

۲-۴) نظر مفسران در باب تفسیر آیات دالّ بر اجل مسمی

سید هاشم بحرانی در تفسیر آیه ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلًا...﴾ (آل عمران/۱۴۵) می‌فرماید:

«حضرت علی^(ع) بعد از جنگ اُحد با هشتاد زخم در خانه افتاده بود. پیامبر اکرم^(ص) به عیادت او رفت. هر دو بسیار گریستند. علی^(ع) به پیامبر عرض کرد: خوشحالم که در رکاب تو کارزار کردم و فرار نکردم، اما ناراحتم که چرا خداوند شهادت نصیب نفرمود. پیامبر گریست و فرمود: بعد از این در وقت معین شهید خواهی شد» (بحرانی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۰۱).

شیخ طوسی در تفسیر آیه فوق می‌فرماید:

«﴿كِتَابًا مُّؤَجَّلًا﴾ در اصل «کتابه کتاباً مؤجلاً» بوده که فعل به قرینه حذف و مفعول مطلق نوعی جای آن قرار گرفته است. خلاصه معنی این آیه آن است که مرگ هر کسی در علم خداوند معین و معلوم می‌باشد و به هیچ روی قابل تغییر نیست» (طوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۹).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«این آیه به قول کسانی که می‌گفتند: اگر شهدای جنگ اُحد پیش ما مانده بودند، زنده می‌ماندند: ﴿...مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا...﴾ (آل عمران/۱۵۶)، تعریض دارد و اعلام می‌فرماید که زمان مرگ هر کسی پیش خداوند معین و معلوم است که قابل تقدیم یا تأخیر نیست. بنابراین، مرگ هر کسی طبق این آیه با قضای مبرم و محتوم الهی در زمان معین صورت می‌گیرد و هر که جز این اندیشد، در خطا باشد» (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۴۰).

ملاً فتح الله کاشانی در تفسیر آیه ﴿...وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ...﴾ (الشوری/۱۴)، می فرماید: «مقصود آن است که خداوند برای هلاکت و مرگ آن قوم زمانی معینی در علم خود تعیین کرده بود که به هیچ روی قابل تغییر نبود و این همان اجل مسمی می باشد» (کاشانی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۲۰۸).

علامه طباطبائی نیز در تفسیر این آیه گفت: «معنای آیه آن است که اگر خداوند در علم خود زمان خاصی برای اهلاک آن قوم تعیین نفرموده بود، با وجود معصیت بزرگشان، ایشان را هلاک می نمود» (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۸: ۳۲).

نکته مهمی که از سخن علامه در تفسیر این آیه فهمیده می شود، آن است که گاهی گناه کبیره سبب تأخیر مرگ کسی می شود که در قرآن مجید این تأخیر مرگ، نوعی استدراج و عذاب الهی است که بارها در قرآن بدان اشارت رفته است؛ مثل آیه ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمَلِي لَهُمْ إِن كَانُوا مِنَّا وَلِيًّا أَلَيْسَ بِمَعْلُومٍ﴾ (القلم/۴۴-۴۵) و آیه ﴿...إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران/۱۷۸). در کُل، طبق سخن علامه، بین آیات دال بر اجل معلق و مسمی تنافی نیست.

شیخ طبرسی در تفسیر آیه ﴿وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا...﴾ (المنافقون/۱۱)، فرمود:

«مقصود این آیه آن است که وقتی اجل مطلق و اجل مقید (مشروط) به سر آید، مرگ آدمی به هیچ روی به تأخیر نیفتد. اجل مطلق آن است که خداوند در علم خود، زمان مرگ هر کسی را تعیین فرموده است، لیکن اجل مشروط آن است که برخی کارها سبب طولانی بودن عمر و برخی دیگر سبب کاسته شدن عمر است» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۴۴۵).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه فرمود:

«وَقَدْ تَكَرَّرَ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى إِنَّ الْأَجَلَ الْمُسَمَّى مِنْ مَصَادِقِ الْأَجْلِ الْمَحْتُمِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (یونس/۴۹). طبق این آیه، وقتی زمان مرگ قومی فرارسد، به هیچ روی تأخیر یا تقدیم در آن راه ندارد» (طباطبائی، ۱۳۷۶، ج ۱۹: ۲۹۹).

نقل اقوال مفسران را به همین مقدار بسنده می‌کنیم که ایراد سخنان ایشان برای تنویر اذهان بود؛ چه همگان به دو نوع اجل اعتراف دارند، لیکن حل مشکل، تفصیل بیشتر می‌طلبد.

۲-۵) روایات دال بر اجل معلق و مسمی

احادیث را در باب اجل مسمی و معلق به سه دسته می‌توان تقسیم نمود. قسمی از روایات به طور مستقیم در بیان و تفسیر این دو گون آیات وارد آمده‌اند. بخشی دیگر از احادیث، مسئله اجل معلق و مسمی را به مسئله بقاء مرتبط کرده‌اند. قسم اخیر خود به دو بخش تقسیم می‌شود. بخشی از آنها بقاء را جزء مسلم دین و اعتقاد به آن را لازم دانسته‌اند و قسم دیگر آنها بیانگر ماهیت اجل معلق و مسمی یا قضای مشروط و محتوم هستند و آن را با مراتب علم الهی مرتبط کرده‌اند. اینک ذیلاً روایات مربوط به هر سه بخش را در سه بند از کتب معتبر شیعی نقل و تحلیل می‌نماییم.

۲-۶) برخی از احادیث که آیات مربوط به اجل معلق و مسمی را تفسیر می‌کنند

(الف) امام صادق^(ع) فرمودند: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُمُ الَّذِي فَضَاهُ اللَّهُ وَالْمُسَمَّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَالْمَحْتُمُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَتَأْخِيرٌ» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۸۵).

طبق این حدیث، اجل مقضی ﴿قَضَىٰ أَجَلًا﴾ (الأنعام/۲)، قضای محتوم و اجل مسمی، قضای مشروط است که در آن، بداء فرض دارد.

ب) باز هم امام صادق^(ع) در تفسیر آیه ﴿... ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ...﴾ (الأنعام/۲) فرمودند:

«الْأَجَلُ الَّذِي غَيْرُ الْمُسَمًّى مَوْقُوفٌ يُقَدَّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَ أَمَّا الْأَجَلُ الْمُسَمًّى فَهُوَ الَّذِي يُنَزَّلُ مِمَّا يُرِيدُ، أَنْ يَكُونَ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَىٰ مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ: ﴿... فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (الأعراف/۳۴)» (همان: ۹۰).

طبق این حدیث، اجل مسمی قضای محتوم و اجل غیرمسمی، قضای مشروط است، به خلاف حدیث اول.

ج) باز هم امام صادق^(ع) می فرماید: «الْأَجَلُ الْمُسَمًّى مَا سَمَىٰ لِمَلِكِ الْمَوْتِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ هُوَ الَّذِي قَالَ تَعَالَىٰ: ﴿... فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ وَالْآخِرُ لَهُ الْمَشِيئَةُ إِنْ شَاءَ قَدَمَهُ وَ إِنْ شَاءَ آخِرَهُ» (همان).

طبق این حدیث نیز اجل مسمی همان قضای محتوم، و اجل غیرمسمی، قضای مشروط است.

د) باز هم امام صادق^(ع) در تفسیر آیه ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا﴾ (الأنعام/۲) می فرماید: «أَجَلٌ مَوْقُوفٌ يَصْنَعُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ أَجَلٌ مَحْتُومٌ» (همان). طبق این حدیث نیز اجل مسمی، قضای محتوم و غیرمسمی، قضای موقوف است.

هـ) باز هم امام صادق^(ع) در تفسیر آیه ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد/۳۹)، می فرماید: «إِنَّ ذَلِكَ كِتَابٌ يَمْحُو اللَّهُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ هُوَ مِنَ الَّذِي يَرُدُّ

الدُّعَاءُ الْقَضَاءُ وَ ذَلِكَ الدُّعَاءُ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ: هَذَا الَّذِي يَرُدُّ الْقَضَاءَ حَتَّى إِذَا أَصَابَ إِلَيَّ أُمَّ الْكِتَابِ لَمْ يُغْنِ الدُّعَاءُ فِيهِ شَيْئاً» (همان: ۹۱).

طبق این حدیث، کتاب محو و اثبات، قضای مشروط و أم‌الکتاب قضای محتوم و مبرم است.

(د) امام باقر^(ع) در تفسیر ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا﴾ (انعام/۲) می‌فرماید: «هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتُمٌ وَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ» (همان). طبق ظاهر این حدیث، اجل مسمی، قضای مشروط و اجل غیرمسمی، قضای محتوم است.

علامه مجلسی بعد از نقل این احادیث می‌گوید: «زبان احادیث در بیان قضای مشروط و محتوم، مختلف است؛ چه حدیث شماره اول و شماره ششم، اجل مسمی را قضای مشروط و غیرمسمی را قضای محتوم معرفی می‌کند، لیکن چهار حدیث دیگر به عکس این دو حدیث، اجل مسمی را قضای محتوم می‌داند. حلّ تعارض این احادیث چنین است که گاهی خداوند با شرایط ویژه از اجل محتوم به فرشتگان و انبیا اِخبار می‌کند، لیکن در علم خود او، اجل غیرمحتوم می‌باشد که در آن بداء حاصل می‌گردد و گاهی نیز چنین نیست؛ یعنی در آنچه اِخبار می‌کند، بداء حاصل می‌شود، لیکن در علم خود او، اجل مبرم و قطعی است (ر.ک؛ همان: ۹۱).

وی در آخر می‌گوید: «وَ ظَاهِرُ أَكْثَرِ الْأَخْبَارِ أَنَّ الْأَجَلَ الْمَقْضَىٰ هُوَ الْمَوْقُوفُ وَالْأَجَلُ الْمُسَمَّى هُوَ الْمَحْتُمُ» (همان). چنان‌که متعاقباً خواهیم گفت، هیچ تعارضی در کار نیست، بلکه هر یک از احادیث، بیانگر مرتبه‌ای از مراتب علم الهی و نیز قضا در هر حدیثی در معنایی خاص به کار رفته است. پس نیازی به حلّ تعارض نیست.

برخی از احادیث، بیانگر شروط قضای مشروط هستند و مردم را بدان شروط تنبّه داده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است.

امام صادق (ع) می فرماید: «يَعِيشُ النَّاسُ بِإِحْسَانِهِمْ أَكْثَرَ مِمَّا يَعِيشُونَ بِأَعْمَارِهِمْ وَيَمُوتُونَ بِذُنُوبِهِمْ أَكْثَرَ مِمَّا يَمُوتُونَ بِأَجَالِهِمْ: انجام کارهای خیر، عمر را طولانی می گرداند، لیکن ارتکاب معاصی از عمر آدمی بکاهد» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۹۰). رسول اکرم (ص) می فرماید: «إِنَّ الْمَرْءَ لَيَصِلُ رَحِمَهُ وَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا ثَلَاثُ سِنِينَ، فَيَمُدُّهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ إِنَّ الْمَرْءَ لَيَقْطَعُ رَحِمَهُ وَ قَدْ بَقِيَ عُمُرُهُ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَيَقْصُرُهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ: صلۀ رحم سی سال به عمر آدمی بیفزاید، ولی قطع رحم سی سال از آن بکاهد» (همان: ۹۱).

۳- برخی از احادیثی که بداء را جزء مسلم اعتقادات دینی معرفی کرده است

الف) امام باقر (ع) می فرماید: «مَا عَبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ: هیچ عبادتی بهسان بداء نباشد».

ب) امام صادق (ع) می فرماید: «مَا عَظَّمَ اللَّهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ: در بزرگداشت خداوند، چیزی مثل بداء نیست».

ج) باز هم امام صادق (ع) می فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارُ بِالْعُبُودِيَّةِ، خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ إِنَّ اللَّهَ يَقْدِمُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نمی کرد، جز آنکه سه خصلت را از او می خواست: اقرار به بندگی، ردّ شرک به خدا و اعتقاد به اینکه خداوند هر چه را خواهد، پیش اندازد و یا به تأخیر افکند؛ یعنی اعتقاد به بداء» (ابن بابویه قمی، ۱۳۵۷: ۳۳۲).

د) باز هم امام صادق (ع) می فرماید: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَ أَنْ يُقَرَّ بِالْبَدَاءِ: جمع پیامبران اقرار به بداء داشتند و خمر برای همه آنان حرام بود».

ه) باز هم امام صادق (ع) می فرماید: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنْ الْأَجْرِ فَتَرَوْا عَنْ الْكَلَامِ فِيهِ: اگر مردم اجر اعتقاد به بداء را می دانستند، از سخنان شک آلود کوتاه می آمدند» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۳۰۰).

۱-۳) برخی از احادیث که بیانگر مراتب علم الهی و کیفیت حصول بداء در علم

خدا هستند

الف) امام رضا^(ع) به سلیمان مروزی می‌فرماید: «جدّم امام صادق^(ع) گفت: إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِلْمَيْنِ: عِلْمًا مَخْرُوجًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَعِلْمًا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ يَعْلَمُونَهُ» (همان: ۲۹۲). در این حدیث، علم ذاتی خداوند بیان شده است که همان منشاء بداء، بلکه منشاء همه حوادث جهان از ازل تا ابد می‌باشد.

ب) حضرت علی^(ع) می‌فرماید: لَوْلَا آيَةُ ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد/۳۹) لَأَخْبَرْتَكُمْ بِمَا كَانَ وَيَكُونُ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (همان). در این حدیث، حضرت امیر^(ع) از قضای موقوف و از مرتبه علم الهی در مرحله قدر علمی و عینی خبر داده است که متعاقباً در این باب مفصّل‌تر بحث خواهیم کرد.

ج) امام باقر^(ع) می‌فرماید: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمٌ مَخْرُوجٌ لَمْ يُطْلَعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ. فَأَمَّا مَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَرُسُلُهُ سَيَكُونُ، وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْرُوجٌ يُقَدَّمُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ» (همان: ۳۰۳). شایان ذکر آنکه مضمون این حدیث با حدیث شماره یک که امام رضا^(ع) از امام صادق^(ع) نقل کرد، واحد است و این حدیث به همین عبارات در جلد اول اصول کافی صفحه ۸۵ نیز وارد شده است.

د) امام رضا^(ع) در حدیثی بسیار مفصّل علم خدا را پنج مرتبه دانست که عبارتند از: علم ذاتی، مرتبه مشیّت، مرتبه قدر، مرتبه قضاء و مرتبه امضاء و تحقّق عینی. سپس فرمود: «بداء در علم ذاتی خداوند است، چه وقتی که به مرحله قضاء و امضاء رسید، دیگر بداء در کار نباشد و به یقین اراده الهی وجود خارجی می‌یابد». خلاصه حدیث چنین است: «عِلْمٌ وَشَاءٌ وَقَدَرٌ وَقَضَى وَأَبْدَى فَأَمْضَى مَا قَضَى؛ فَلِلَّهِ الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتَى شَاءَ وَفِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ فَلَا بَدَاءَ» (ابن بابویه قمی، ۱۳۵۷: ۳۳۴).

ه) امام رضا^(ع) همین مضمون را در حدیثی دیگر نیز بیان می‌فرماید که خلاصه آن چنین است: «لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى. الْمَشِيئَةُ هِيَ الْأَوَّلُ وَالْإِرَادَةُ هِيَ الْعَزِيمَةُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَالْقَدْرُ هِيَ الْهِنْدِسَةُ وَ وَضَعَ الْحُدُودَ وَالْقَضَاءُ هُوَ الذَّبْرَامُ وَ إِقَامَةُ الْعَيْنِ: مَشِيَّتٌ قَبْلَ از ارادة فعلی و قَدْرٌ و قضای مبرم به دنبال آن است. قَدْرٌ، اندازه گیری و مرزبندی و قضاء، مرتبه ایجاد و ابرام و وجود خارجی دادن است» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۸۹).

و) امام صادق^(ع) می‌فرماید: «بداء به معنی پشیمانی از روی جهالت نیست: إِنْ اللَّهُ لَمْ يُدَلِّكْهُ مِنْ جَهْلٍ» (همان: ۸۵).

ز) امام صادق^(ع) به ابن‌بکیر می‌فرماید: «در شب قدر، جمیع حوادث تا شب قدر سال بعد تعیین می‌شود. سپس به کسی که می‌بینی، الهام می‌گردد: يَكْتُبُ مَا يَكُونُ مِنْهَا فِي السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ مَوْتٍ أَوْ حَيَاةٍ... ثُمَّ يَقْضَى ذَلِكَ إِلَى مَنْ تَرَى» (صفار، ۱۳۸۷: ۲۹۰).

ز) حضرت علی^(ع) در باب قضای مبرم که مرتبه امضاء و ایجاد است، می‌فرماید: «ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ» (نهج البلاغه / خ ۱۸۰). باز هم می‌فرماید: «وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَّتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ: آنچه در جهان با قضای مبرم جریان یابد، عین عدل الهی است» (همان / خ ۲۰۷).

ائم^(ع) مضاف بر بیان انواع قضاء و مراتب علم حق تعالی، نمونه‌هایی از وقوع بداء و دگرگونی مرگ برخی از افراد چه در زمان خودشان، چه در زمان پیامبران به زبان آورده‌اند. امام صادق^(ع) می‌فرماید:

«برای خدا هیچ بدائی مهم‌تر از مرگ فرزندان اسماعیل و ذبح پدرم اسماعیل (مقصود اسماعیل فرزند ابراهیم نبی است) حاصل نشد. مقصود آن است که اسماعیل جدّ امام صادق^(ع) فرزند ابراهیم علیهما السلام، با آنکه بنا بود، ذبح شود، ذبح نشد و نیز اسماعیل، فرزند خود امام، بنا بود که بعد از امام از دنیا برود، لیکن مرگش پیش از امام

صادق^(ع) اتفاق افتاد: مَا بَدَأَ اللَّهُ بَدَاءً كَمَا بَدَأَ لَكَ فِي إِسْمَاعِيلَ إِنِّي وَفِي إِسْمَاعِيلَ أَبِي»
(ابن بابویه قمی، ۱۳۸۷ق: ۳۳۶).

باز هم امام صادق^(ع) می‌فرماید:

«عیسی^(ع) دید گروهی از مردم در حال برگزاری جشن مجلس عروسی هستند. به یاران خود فرمود: این قوم فردا در عزای این عروس نشینند. فردا رسید و آن عروس نمرود. برخی از منافقان اصحاب گفتند: یا رسول خدا! گفته شما تحقق نیافت! عیسی^(ع) فرمود: به منزل داماد می‌رویم. چون بدانجا رسیدند، عیسی^(ع) از عروس پرسید: دیشب چه کار خیری انجام دادی؟ آن عروس عرض کرد: سائل ناشناسی چندین بار اهل خانه را صدا زد و چیزی خواست و کسی بدو چیزی نداد. من به صورت ناشناس، صدقه‌ای به مقدار خرج یک هفته‌اش به او دادم. عیسی^(ع) فرمود: به اتاقت بازگرد و رخت‌هایت را واری کن. آن عروس وقتی لباس‌هایش را بلند کرد، دید یک افعی خطرناک دم خود را در دهن گرفته است. عیسی^(ع) فرمود: آن صدقه تو را از خطر مرگ این افعی نجات داد» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۹۰).

این قصه به روشنی بیانگر بداء و اجل موقوف است؛ یعنی مرگ آن عروس با ندادن صدقه حتمی بود و به شرط صدقه، سال‌ها به تأخیر افتاد.

در قصه‌ای دیگر، امام رضا^(ع) به سلیمان مروزی می‌فرماید:

«خداوند به یکی از پیامبران قوم بنی اسرائیل وحی فرمود که به فلان پادشاه خبر ده که آماده مرگ شود که چند روزی پیش از حیات او باقی نمانده است. چون خبر به پادشاه رسید، دست‌گیریه و تضرع به سوی آسمان دراز کرد و از خدا خواست تا عمری بدو دهد که فرزندش بزرگ شود. خداوند بار دوم به آن پیامبر وحی فرمود که به پادشاه خبر ده که پانزده سال به عمرش افزوده شد. آن پیامبر از رساندن پیام شرم داشت که خداوند به او وحی کرد که توقف مأمور تبلیغ هستی» (همان: ۲۹۲).

امام بعد از بیان قصه بداء به سلیمان می فرماید:

«قوم یهود می گفتند: دست خدا بسته از تغییر و تبدیل است که خداوند آنان را لعن کرد و فرمود: ﴿...بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...﴾ (المائده/۶۴). سپس فرمود: خداوند به حضرت محمد (ص) فرمود: ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ (الذاریات/۵۴). سپس بداء حاصل شد و فرمود: ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الذاریات/۵۵). بنابراین، نباید منکر بداء بشوی» (همان).

۲-۳) تحلیل نهایی مسئله اجل معلق و اجل مسمی با توجه به مراتب علم الهی

شایان ذکر آنکه این بخش از این جستار، کمی دقیق و مشکل است؛ بدین سبب به اختصار نوشته شد. چنان که در بخش مفهوم شناسی از سفینه البحار نقل گردید، قضاء ده معنی دارد. نخستین معنی آن، علم ذاتی الهی و آخرین آنها، امضاء و هستی بخشیدن به حوادث جهان است. همچنین، به فرموده امام باقر و صادق (ع)، علم خداوند به دو قسم تقسیم می شود: یکی علم مکنون در مرتبه ذات که هیچ کس را جز ذات حق تعالی به هیچ روی بدان مرتبه اطلاع و آگاهی در کار نباشد. دودیکر، علمی که خارج از ذات خداوند است و خداوند به فرشتگان مقرب، انبیاء و اوصیاء تعلیم فرموده است. دو حدیث از امام رضا (ع) نقل شد که آن جناب، علم حق تعالی را پنج مرتبه دانست و فرمود: «عِلْمٌ وَ شَاءٌ وَ قَدَرٌ وَ قَضَاءٌ فَأَمْضَى مَا قَضَى». در حدیث دیگر نیز فرمود: «وَ الْقَضَاءُ هُوَ الْإِبْرَامُ وَ إِقَامَةُ الْعَيْنِ: قضاء، قطعی کردن و وجود خارجی دادن باشد».

ملاصدرا با توجه به این گونه احادیث و برخی از آیات می گوید: «علم خداوند به علم ذاتی و فعلی تقسیم می گردد. علم ذاتی حق تعالی، عین ذات و علم عنایی است که اجمال در عین کشف، تفصیلی می باشد، لیکن علم فعلی خداوند خارج از ذات و فعل خداوند است که به دو مرتبه قضاء و قدر تقسیم می گردد که با توجه به قبول و حفظ، گاهی از آنها به لوح و قلم تعبیر

می شود. ملاصدرا قضاء را تجلی علم عنایی و قدر را مرتبه متنازل قضاء می داند که وجود خارجی حوادث در اوقات و امکانه خاص می باشد. وی به ابن سینا که علم عنایی را صورت ارتسامی می دانست، اشکال کرد و گفت: خداوند در مرتبه ذات به نظام احسن و اتم، از ازل تا ابد علم دارد که عین ذات حق تعالی می باشد، لیکن صورت ارتسامی بعد از مرتبه ذات حق تعالی است. بخشی از سخنان وی چنین است:

«فی مراتب علمیه: و هی العنایة والقضاء و یقال له أم الكتاب والقدر و یقال له کتاب المحو و الثبات، كما أشار إليه بقوله تعالى: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد/۳۹)، و محلّهما اللوح والقلم على سبيل القبول وهو اللوح محفوظ، لوح محو و اثبات) و الآخر على سبيل الفعل والحفظ وهو القلم. و أما العنایة فقد أثبتّها المشائون لکنها عندهم هی صور مرتسمه على ذاته تعالى والحق أنّها علمه بالأشياء فی مرتبه ذاته بحيث ینکشف له الموجودات فی عالم الأکوان على نظام الأتم مؤدیا إلى وجودها فی الخارج مطابقاً له، هی واجب لذاته خلاق للعلوم التفصیلیة على أنّها عنه لا فیه» (صدرای شیرازی، ۱۳۴۵، ج ۶: ۲۹۱).

آنگاه در بیان قضاء و قدر می گوید: «القضاء الربانیة قديمة بقدم الذات باقیة بقضاء الله و أمّا القدر فهو عبارة عن وجود صور الموجودات على الوجه الجزئی مطابقاً لموادها الخارجیة الشخصیة فی الأوقات و أمکنتها المخصوصة و یشملها القضاء شمول العنایة للقضاء» (همان: ۲۹۳).

ملاهادی سبزواری نیز که یکی از پیروان ملا صدراست، سخنان او را با بیانی دیگر به زبان می راند و می گوید:

«با توجه به اینکه خداوند در مرتبه ذات به جمیع حوادث جهان، از ازل تا ابد آگاهی دارد و نیز با توجه به اینکه ذات حق که عین علم اوست، علّة العلیل می باشد که جمیع

اسباب و علل بدو منتهی می‌گردد، در نظام جهان، هیچ امر اتفافی یا موت اخترامی (مرگ ناگهانی) در کار نباشد. چون هرچه در جهان حادث آید، در علم ذاتی خداوندی معلوم می‌باشد و به واسطه او که علة العلل است، تحقق یابد:

وَ كَيْسَ فِي الْوُجُودِ الْإِتْفَاقِي إِذْ كُلَّمَا يُحْدِثُ فَهُوَ رَاقِي
لِعِلَلٍ بِهَا وَجُودِهِ وَجَبُ يَقُولُ الْإِتْفَاقُ جَاهِلُ السَّبَبِ
مَوْتاً طَبِيعِيًّا غَدَا اخْتِرَامِي قَيْسَ إِي كَيْسَةَ النُّظَامِ
(سبزواری، ۱۳۶۴: ۳۲۰).

آنگاه در مراتب علم الهی گفت: علم خداوند به ذاتی و خارج از ذات تقسیم می‌گردد:

إِذْ يُكْشِفُ الْأَشْيَاءَ مَرَاتٍ لَهُ فَذَا مَرَاتِبٍ يُبَانُ عِلْمُهُ

با توجه به اینکه اشیاء در مراتب گوناگون، معلوم خداوند است (در ذات و خارج ذات)، پس علم خداوند مراتب دارد. آنگاه مراتب علم الهی را چنین بیان می‌نماید:

«عِنَايَةٌ وَقَلَمٌ لَوْحٍ قَضَا وَقَدَرٌ سَجِلٌ كَوْنٍ يَرْتَضَى
مَا مِنْ بَدَايَةِ إِي كَيْسَةَ فِي الْوَاحِدِ أَنْطَوَائِهِ عِنَايَةٌ
فَالْكُلُّ مِنْ نِظَامِهِ الْكَيْنِي يَنْشَأُ مِنْ نِظَامِهِ الرَّبَّانِي»
(همان: ۴۰۹).

چنان که مشاهده می‌شود، سبزواری علم خارج از ذات را پنج قسم به حساب آورد، چون قدر را به دو قسم علمی و عینی (سجل الكون) تقسیم نمود. اینکه فلاسفه اسلامی، به‌ویژه ملامت‌درا و پیروان وی، با الهام گرفتن از آیات و روایات، علم الهی را به دو مرتبه ذاتی و خارج ذات، و خارج ذات را به چهار یا پنج مرتبه تقسیم کردند، سخنی استوار است، چه بسیاری از مسائل دقیق بسان بداء و اجل معلق که برای متکلمان (به‌ویژه متکلمان اهل سنت) غیرقابل فهم بود، حل شد، لیکن اینکه ائمه بزرگوار مثل امام باقر، امام صادق و امام رضا،

علیهم السّلام، در باب اجل مقضی و مسمی و بداء، سخنانی به ظاهر گوناگون و متضاد دارند، با استمداد از سخنان فلاسفه قابل حلّ نمی‌باشد، بلکه برای حلّ و فهم آنها باید در خود احادیث غور نمود؛ چه بَعْضُهَا يُفَسِّرُ بَعْضًا.

چنان که در بخش‌های پیشین این جستار گفته شد، امام صادق^(ع) در حدیثی فرموده‌اند: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُمُ»، و در حدیثی دیگر فرموده‌اند: «الْأَجَلُ الَّذِي غَيْرُ الْمُسَمَّى مَوْقُوفٌ يُقَدَّمُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَسَاءُ وَ أَمَّا الْأَجَلُ الْمُسَمَّى مَحْتُمٌ لَا يَسْتَأْخِرُ سَاعَةً». و امام رضا^(ع) فرموداند: «قَدَرَ وَ قَضَى فَأَمْضَى مَا قَضَى». در سخن امام صادق^(ع)، اجل مقضی هم محتوم و هم غیر محتوم معرفی شده است و در سخن امام رضا^(ع)، مرتبه قضا بعد از قدر قرار گرفته است. این در حالی است که ملاحظه‌کنندگان و پیروان ایشان اصرار دارند که حتماً قضاء بر قدر مقدم است و مرحله قدر که همان لوح محو و اثبات است و لوح، حصول بداء می‌باشد. همچنین، او گفت که قضاء باقی به بقای ذات الهی است و مخلوق نیست. معنی سخن ایشان آن است که قضاء مرتبه علم تفصیلی الهی و از لوازم ذات می‌باشد که عارفان آن را اعیان ثابت نامیده‌اند.

به نظر ما، اگر احادیث ائمه^(ع) را با ژرف‌نگری بررسی نماییم، مسئله بداء و اجل مقضی و مسمی، یا قضای مشروط و مبرم، روشن می‌شود و هیچ ابهام یا تعارضی باقی نخواهد ماند که بسان علامه مجلسی ناگزیر به توجیه و در پی حلّ تعارض باشیم!

کوتاه سخن اینکه هر یک از احادیث، ناظر به معنایی از معانی قضاء می‌باشد و قضاء به اشتراک لفظی، ده معنی دارد که پیشتر از سفینه البحار نقل شد. پس قضاء گاه به معنی علم مخزون و مکنون و عین ذات خداوند است که با توجه به این معنی، منشاء همه مراتب علم الهی و نیز منشاء جمیع حوادث نظام کیانی از ازل تا ابد می‌باشد، چون علّة العلل است که سرچشمه جمیع اسباب و علل می‌باشد و در قوس صعود همه آنها بدو ختم می‌شوند؛ یعنی او اوّل و آخر همه علل و همه امور عالم است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ (الحدید/۳). گاهی نیز

قضاء به معنی امضای قَدَر و حُکْم قطعی در نظام تکوین است که مرگ و حیات و دیگر حوادث با آن وجود عینی می‌یابند که این معنی نیز از امام رضا^(ع) نقل گردید.

بنابراین، اینکه امام صادق^(ع) فرمود: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُمُ»، مقصود ایشان، قضاء به معنی امضاء و ایجاد و هستی دادن به شیء است که در آن مرحله، بداء در کار نخواهد بود و موقوف به چیزی نیست، چون در مرحله ایجاد و وجود خارجی دادن به شیء، حالت انتظار معنی ندارد. همچنین، اینکه امام صادق و باقر (علیهما السلام) بداء را در علم مخزون و مکنون الهی معرفی فرموده‌اند، مقصود آن است که علم ذاتی خداوند منشاء همه چیز است و از جمله آنها، بداء و قضای موقوف است. افزون بر این، در اینکه حضرت علی^(ع) فرموده‌اند: «بداء در لوح محو و اثبات است»، جای ابهام نیست، چون لوح محو و اثبات مرتبه نازله علم الهی است. این مرتبه همان جهان طبیعت است که با حدوث شرایط مثل صلۀ رحم، صدقه، دعاء و... خداوند به عمر کسی می‌افزاید و با حدوث موانع مثل معصیت، فساد کاری، بی‌حرمتی به والدین، از عمر آدمی می‌کاهد و با نبود شرایط یا موانع آدمی عمری طبیعی دارد. پس معلوم شد که تعارضی در کار نیست، چون شرط تضاد یا تناقض وحدت مرتبه است که در این احادیث، وحدت مرتبه مطرح نیست. آن حدیثی که اعلام می‌کند که اجل مقضی قضای محتوم است، مقصود آن، قضاء به معنی امضاء و اجرا می‌باشد و حدیث دیگر که می‌گوید اجل مقضی، قضای مشروط و موقوف است، مقصود آن قضاء قبل از امضاء و اجرا می‌باشد.

نکته قابل توجه دیگر آنکه خداوند در مرتبه علم ذاتی (علم مکنون و مخزون که منشاء بداء می‌باشد)، محیط به همه امور و حوادث نظام کیانی است و در همان مرتبه می‌داند که فلان انسان در فلان وقت چه کار خیر یا شرّی انجام می‌دهد و بر عمرش افزوده گردد یا از آن کاسته شود. پس اجل موقوف و مشروط با اجل مسمی و محتوم در مرتبه علم مکنون و ذات حق تعالی وحدت دارد که ذات حق، محیط بر هر دو قسم می‌باشد.

البته وجود خارجی اجل موقوف یا معلق، لوح محو و اثبات است که خداوند می‌فرماید: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾، لیکن علم مکنون و ذاتی خداوند منشاء آن است. با توجه بدین نکته، امام باقر^(ع) فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبْدَلْ لَهُ مِنْ جَهْلٍ: بَدَاءٌ لِلَّهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ جَهْلٍ» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۸۵). اگر کسی گوید: «با توجه به اینکه خداوند در مرتبه علم ذاتی به همه حوادث جهان، از جمله به جمیع افعال و حرکات انسان علم دارد و علم او غیرقابل تغییر می‌باشد. پس اعتقاد به بداء و اجل معلق، مستلزم جبر و سلب اختیار از انسان است. پاسخ آن است که خداوند علم دارد که آدمی با اختیار خود چه شرطی را برمی‌گزیند. با توجه به اینکه علم ذاتی خداوند، عین اراده ذاتی او نیز هست، پس خداوند اراده فرموده که آدمی مختار باشد و چون اراده خداوند غیرقابل تبدیل و تغییر است و از این روی، انسان نمی‌تواند مختار نباشد؛ یعنی مختار بالاجبار است. بنابراین، علم خدا به جمیع افعال و حرکات آدمی، نه تنها موجب سلب اختیار نیست، بلکه مؤکد آن است.

با یک تمثیل می‌توان بداء را در علم ذاتی حق تعالی و در مرتبه لوح محو و اثبات که مرتبه حصول قضای موقوف و وجود عینی آن است، روشن ساخت؛ مثلاً اگر کسی یک سریال داستانی را یک بار مشاهده کرده باشد، اگر بار دوم آن سریال را شروع به پخش کنند و صد قسمت در طول یک سال داشته باشد، بیننده از مشاهده قسمت اول، جمیع جزئیات را تا قسمت صدم می‌داند و دانستن او سبب اجبار شخصیت‌های فیلم نخواهد شد. علم خداوند نسبت به جمیع حوادث نظام جهان، از آغاز آن تا فرجامش، چنین است که در سوره حدید بدین نکته اشارت فرموده است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ هر حادثه‌ای که برای شما اتفاق افتد، خداوند پیش از خلقت زمین و خلقت خودتان به آن آگاه است و این کار بر خدا آسان است ﴿(الحدید/۲۲).

نتیجه گیری

از آنچه گفته شد، دو نتیجه مهم در این جستار حاصل آمد:

۱- اجل معلق و مسمی یا مرگ مشروط و منجز از منظر آیات و روایات اهل بیت^(ع)، جزء مسلمات دین اسلام است که برخی از آیات و روایات به نحو نصّ دالّ بر این مطلب می باشند؛ مثل آیه ﴿...وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ...﴾ (فاطر/۱۱) و ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾ (الواقعه/۶۰) که آیه نخستین نصّ در اجل معلق و آیه دوم، نصّ در اجل مسمی و منجز می باشد.

۲- اجل معلق یا قضای مشروط فقط با توجه به مسئله بداء که جزء باورهای مسلم شیعه اثناعشری می باشد، قابل فهم و توجیه است، و گرنه با اعتقاد به واجب الوجود بالذات که جامع جمیع کمالات است، منافات خواهد داشت. ضمناً حلّ تعارض ظاهری در آیات و روایات در باب موت موقوف و منجز، فقط از طریق تأمل و ژرف نگری در خود آیات، به ویژه روایات، میسر است؛ چراکه هر یک از آیات یا روایات، ناظر به معنایی از معانی قضاء و نیز ناظر به مرتبه ای از مراتب علم الهی می باشند و با این نگاه معلوم می شود که اساساً تعارضی در کار نیست.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی. (۱۳۸۷ق.). **عیون أخبار الرضا**^(ع). تهران: نشر جهان.

امین اصفهانی، بانو نصرت. (بی تا). **مخزن العرفان**. ج ۷. تهران: نهضت زنان مسلمان.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱). **رحیق مختوم**. ج ۲. قم: اسراء.

_____ (۱۳۷۲). **شرح حکمت متعالیه**. تهران: انتشارات الزهراء^(س).

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). **المفردات فی غریب القرآن**. تحقیق صفوان عدنان داود. چاپ اول. بیروت: دارالعلم.

سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۵۵). **حکمة الإسرائاق**. تهران: انجمن فلسفه ایران.

شریف‌الرّضی، محمدبن حسین. **نهج البلاغه**. (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی. قم: صحفی.

صدرای شیرزای، محمد. (۱۳۴۶). **شواهد**. مشهد: دانشگاه فردوسی.

_____ . (۱۳۸۶). **مفاتیح الغیب**. تهران: بنیاد صدرا.

_____ . (۱۹۸۱ م.). **اسفار**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

_____ . (۱۳۷۲). **شرح حکمة الأسرائاق**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۶). **المیزان**. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر

انتشارات اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن. (بی تا). **مجمع البیان**. ج ۹. بیروت: دارالمعرفة.

کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۸۷). **کتاب کافی**. بیروت: انتشارات الأمیره.

مدرّس، سید محمدتقی. (۱۴۰۶ق.). **من هدی القرآن**. ج ۱۲. بی جا: دارالهدی.

مصباح الشریعة. (۱۳۶۰). منسوب به جعفر بن محمدصادق^(ع). ترجمه حسن مصطفوی. چاپ

اول. تهران: بی نا.

موسوی خمینی^(ره)، روح الله. (۱۳۷۸). **چهل حدیث**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی^(ره).